

بررسی رابطه میان توسعه و ایدئولوژی در ایران (مطالعه موردی پهلوی دوم و جمهوری اسلامی)

مصطفی مطهری خوشینانی^۱ - جهانبخش ایزدی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۳/۱۰ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۸/۷

چکیده:

توسعه اگر چه در ایران حیاتی نزدیک به یک قرن دارد اما همچنان در افق زمانی و تاریخی - اش متأثر از نگرش‌های مهندسی شده دولتی (حکومتی) است. بطوریکه توسعه و حرکت در مسیر توسعه به عنوان یک غایت راهبردی با کارویژه‌های ایدئولوژیک در دستور کار و در صدر برنامه‌های دولتها قرار گرفت و رنگ و لعاب ایدئولوژیک سیاسی (حکومتی) را به خود گرفت. با نگاهی به تاریخ جریان توسعه در ایران در دوره پهلوی دوم و جمهوری اسلامی که مورد تأکید در این پژوهش است، به راحتی می‌توان تأثیر وجوه ایدئولوژی غالب حکومتی (برابر دانستن توسعه با مفهوم عمران و رشد اقتصادی و غربی قلمداد کردن آموزه‌ها و مبانی توسعه) را در آنها مشاهده کرد. از این رو در این پژوهش با ارجاع به دو دوره از تاریخ معاصر ایران در زمینه موضوع توسعه، از لحاظ روشی با رویکردی تاریخی - تحلیلی به تشریح موضوع مذکور پرداخته خواهد شد.

واژگان کلیدی: توسعه و ایدئولوژی، پهلوی دوم و جمهوری اسلامی، تجدد و شبه مدرنیسم، پیشرفت و الگوی اسلامی

^۱ - دانشجوی دکترای، علوم سیاسی (مسائل ایران)، دانشکده علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
mmotaharikh@gmail.com

^۲ - استادیار و عضو هیئت علمی، دانشکده علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران: نویسنده مسئول
mmotahari61@gmail.com

مقدمه:

مفهوم توسعه یکی از پیچیده‌ترین مفاهیم مربوط به مسائل مطالعات سیاست‌های تطبیقی و جامعه‌شناسی توسعه است؛ در واقع توسعه در مفهوم عام و در کلیت معنایی و پارادامیک آن، فرآیند بهبود بخشیدن به کیفیت زندگی افراد جامعه است؛ فرآیندی بلند مدت، با ویژگی‌های همه‌جانبه ساختاری و کیفی در درون جامعه که شامل گذار از وضعیت موجود (سنتی) به وضعیت مطلوب (مدرن) می‌باشد. از این رو و در ذیل مضمون تعریفی و تحلیلی از توسعه است که در هر شکلی آن را تعریف کرد دارای ماهیتی نسبی و مفهومی ارزشی با پیش‌فرض‌های هنجاری خواهد بود.

اما پیرامون جریان و روند توسعه در ایران باید این نکته را مورد توجه قرار داد که توسعه در ایران در شکل ایده‌ای، مفهومی و حتی جنبه عملیاتی شده آن ایدئولوژی‌زده شده و ماهیت ایدئولوژیک را به خود گرفته است؛ در واقع با توجه به بحران تفکر در ایران، دولت‌ها در امر توسعه همواره بدنبال گفتمان سازی ایدئولوژیک بوده‌اند؛ اما گفتمان‌هایی که در ایران و در فضای سیاسی معاصر، از آنها استفاده شده است بیش از آن که حاوی معانی فلسفی یا زبان‌شناسانه باشد، در بردارنده بایدهای روشی و سیاست‌گذاری شده از مبانی ایدئولوژیک دولتی (نه هست‌های موجود در جامعه) در امر توسعه بوده است. بطوری که ابتدا گفتمان غرب‌گرایی با بار ایدئولوژیک غالب می‌گردد و اینکه مدرنیته کامل است و ما باید همه چیز غرب را از به عاریت بگیریم تا توسعه یابیم. در روی دیگر مواجهه با روند توسعه و مبانی آن در ایران، گفتمان دیگری حاکم می‌گردد که به نام گفتمان اسلامی از آن نام برده می‌شود؛ بطوری که گفتمان اسلامی به توسعه و مدرنیزاسیون با شاخص‌های ایدئولوژیک (اسلامی-انقلابی یا فقه‌گرا)، انتزاعی و غیر واقع‌نما با چشم انداز غرب ستیزانه می‌نگرد. مع الوصف با عنایت به عصاره گفتمانی هر دو گفتمان مذکور است که می‌توان گفت که این دو تفکر در ایران دارای نارسایی‌های بزرگ، بار ایدئولوژیکی قوی و عکس‌العملی هستند و فرجام علمی ندارند.

در واقع توسعه و تجدد در ایران معاصر، ایدئولوژیک شدن این مفهوم را با خود حمل می‌کند. به نحوی که مباحث توسعه در ایران به ایدئولوژی تقلیل پیدا کرده و مشمول سیاست‌زدگی در جامعه شده است. به عبارتی توسعه در ایران دچار ابهام و اختلال شده است و اساساً

هیچگونه سازگاری معنایی و زمانی میان مباحث توسعه در ایران با مباحث روز توسعه در جهان وجود ندارد. بطوریکه در تطابق ایدئولوژیک و تفکر مدیریتی با جهان بینی، کشور ما دچار کج روی‌های ارزشی (از موضوع علم توسعه) گردیده و آسیب‌هایی را در برنامه ریزی و سیاست-گذاری خرد و کلان متحمل گردیده است. جمع بندی این مسائل نشان می‌دهد که دولتها در ایران همواره در برنامه‌های توسعه نه تنها تاثیرگذار بوده‌اند بلکه به عنوان متولی همواره به ایفای نقش (ایدئولوژیک و منفی) پرداخته‌اند. اواخر دوره پهلوی دوم این تاثیرگذاری و ایفای نقش به صورت دخالت مستقیم خود را نشان داد. پس از انقلاب اسلامی نیز دخالت متورم دولت در اقتصاد و امور برنامه‌ریزی‌های مبتنی بر آن موجب شد که برنامه‌های توسعه از روند خود خارج شده و به تبعیت از مفاهیم ارزشی حاصل از ایدئولوژی سیاسی کشور به زیست ناقص، معیوب و فاقد کارآمدی خود در ایران به مانند گذشته ادامه دهد.

با توجه به مطالب عنوان شده در سطور بالا، در این پژوهش، توسعه در ایران به عنوان دالی در نظر گرفته شده است که مدلول آن، رویکردهای ایدئولوژیک شده از توسعه در درون قدرت و بیرون از آن در عرصه مبارزات سیاسی و گفتمانی است. بطوریکه وجود مفروض‌های ارزشی و تحمیلی در کنار واقعیت سرزمینی و جغرافیایی ایران، همانطور که معنای مسلط توسعه را شکل داده و فعالیت‌های توسعه‌ای تعریف می‌کنند، بسترها و زمینه‌های لازم را برای تبیین تحلیلی- تاریخی جریان توسعه در ایران را نیز فراهم ساخته‌اند. از این منظر در پژوهش پیش رو، تلاش خواهد شد تا معنای توسعه از دل ساختار سیاسی تثبیت شده پهلوی دوم از یکسو و مبارزات سیاسی قبل و بعد از انقلاب اسلامی در تداوم تثبیت نظام سیاسی جمهوری اسلامی از سوی دیگر راه، در محدوده زمانی تاریخ معاصر ایران با تاکید بر دو دوره پهلوی دوم و جمهوری اسلامی با عنایت به رویکردهای ایدئولوژیک حکومتی بررسی شود.

واقعیت این است که ره آورد و ماحصل برجسته سازی و بررسی این رفتارهای ایدئولوژیک و اساساً دولت محور از توسعه در تاریخ معاصر ایران بطور عام و در دو مقطع تاریخی مورد نظر در این تحقیق بطور خاص می‌تواند مدخلی راهگشا برای عبور از مسیرهای صعب العبور علمی- عملی در کشور باشد که همزمان هم واکاوی مسیر و جریان توسعه در شکل دولتی آن در تاریخ معاصر ایران را فراهم خواهد ساخت و هم بسترهای لازم را برای نقد و بررسی‌های علمی

مفاهیم وارداتی مصرف ساز در این راستا را ایجاد خواهد کرد. از این رو با ارائه این سوال که چه رابطه و نسبتی میان ایدئولوژی و توسعه وجود دارد و آثار و نتایجی آن در ایران دوره پهلوی دوم و جمهوری اسلامی چه بوده است؟ فرضیه مورد نظر در این نوشتار، اینگونه مطرح خواهد شد که در دو دوره پهلوی دوم و جمهوری اسلامی، ایدئولوژی‌های حکومتی بصورت تجدد و اسلام‌گرایی در جریان توسعه ایران تعیین کننده و تأثیرگذار بوده‌اند، بطوریکه رویکرد - های ایدئولوژیک مانع اصلی تحقق توسعه در ایران محسوب می‌گردند.

مبانی نظری

در مباحث معاصر، نوسازی و توسعه، در بررسی و توجه به شرایط بشری به دو واژه کلیدی تبدیل شده‌اند. (چاران دوب، ۱۳۷۷: ۳-۲) اما اصطلاح توسعه در معنای جدید آن، تنها پس از پایان جنگ دوم جهانی فراگیر شد. (ربیع، ۱۳۵۸: ۱۵) در واقع در تاریخ سه قرن اخیر غرب، سه واژه «ترقی»، «تکامل» و «توسعه» برای توضیح تحول اجتماعی بکار رفته است. (Baecks, 1988. 42)

توسعه^۱

واژه توسعه به معنی خروج از «لفاف» است. توسعه تحولی است اقتصادی و اجتماعی که در عالم واقع رخ داده و هر تعریفی باید مبتنی بر ویژگی‌های همان رخداد معین باشد. به این ترتیب حتی نباید ارزشها یا آرمان‌هایی را که بنا بر تمایلات فرهنگی خود برای تحول جامعه ضروری می‌دانیم در تعریف توسعه دخالت دهیم. (قاضیان، ۱۳۷۱: ۱۰۰)

از این رو در بحث از توسعه، بیش از هر چیز، مسأله پیچیده «تعریف» آن، با توجه به آمیختگی جنبه‌های زبانی، تاریخی و فرهنگی مرتبط با آن مطرح است. بطوریکه جدایی نظریه - های توسعه از یکدیگر نیز تا حد زیادی به تعریف‌های متفاوت از توسعه بر می‌گردد. (هیرشمن، ۱۳۶۶: ۴۳) با این حال در تعریف توسعه باید گفت که تعریف آن نه تنها «وصفی» نیست بلکه «وضعی» است. (عظیمی، ۱۳۶۹: ۴۰) در واقع توسعه دارای ابعاد مختلفی است که از آن جمله می‌توان به توسعه اقتصادی، سیاسی و توسعه فرهنگی اشاره کرد؛ از این رو بنا بر ضرورت، توسعه باید جامع، یکپارچه و چند بعدی باشد و در بعد فرهنگی حقیقت، در بعد سیاسی آزادی

¹. Development

و در بعد اقتصادی عدالت، همراه با تولید اندیشه، قدرت و ثروت و در پیوند و تعامل موزون و هماهنگ با یکدیگر و در روابط و مناسبات اجتماعی عادلانه، محورهای اصلی توسعه را تشکیل می‌دهند. (موثقی، ۱۳۸۷: ۲۶-۲۵)

در مطالعات مربوط به توسعه، در دوره بعد از جنگ جهانی دوم سه مکتب به نظریه پردازی شکل گرفته است که عمده مطالعات توسعه، در یکی از سه مکتب فوق جای می‌گیرند؛ این مکاتب عبارت اند از: ۱. مکتب نوسازی ۲. مکتب وابستگی ۳. مکتب نظام جهانی. (ی. سو، ۱۳۸۶: ۲۳)

مکتب نوسازی^۱

مکتب نوسازی را می‌توان محصول تاریخی سه رویداد مهم در دوران بعد از جنگ جهانی دوم (ظهور ایالات متحده آمریکا به عنوان یک ابر قدرت، گسترش جنبش جهانی کمونیسم، تجزیه امپراطوری‌های استعماری اروپا در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین و ظهور دولت-ملتهای جدید در جهان سوم) به حساب آورد. (شیرزادی، ۱۳۹۱: ۵۲) فرضیات اساسی مکتب نوسازی که واحد تحلیل خود را دولت‌های ملی-سرزمینی قرار دادند عبارت بودند از:

- ۱- همه جوامع یک مسیر خطی تکامل را طی می‌کنند.
- ۲- جوامع به دو دسته کلی مدرن و توسعه یافته و سنتی و در حال توسعه تقسیم می‌شوند.

۳- عوامل و متغیرهای توسعه و توسعه یافتگی درونی بوده و بیرونی نیستند.

- ۴- جوامع مدرن غربی توسعه یافته و جوامع غیر غربی سنتی بوده و بایستی راه جوامع غربی را طی نمایند. (روکس برو، ۱۳۷۰: ۵۲-۵۳)

مکتب وابستگی^۲

عدم توانایی پارادایم نوسازی در توصیف تحولات کشورهای جهان سوم و انتقادات جدی به آن زمینه پیدایش پارادایمی نوین را در دهه ۱۹۶۰م. فراهم آورد. مبنای پارادایم جدید نگاه به پدیده توسعه از دریچه کشورهای عقب مانده و جهان سوم بود. در آمریکای لاتین گروهی

¹. Modernisation School

². Dependency School

از جامعه‌شناسان و اقتصاددانان، تحت راهنمایی «رائول پربیش»^۱ در ارگان‌های منطقه‌ای سازمان ملل متحد به نام کمیسیون اقتصادی سازمان ملل برای امریکای لاتین (اکلا)^۲ متشکل شدند. این گروه، توسعه نیافتگی را پیامد سنتها یا کمبود نیروی کار آموزش دیده یا حتی نتیجه فقدان سرمایه نمی‌دانستند. بلکه از نظر آنان توسعه نیافتگی از عواقب وابستگی بسیار شدید به غرب بود. (بئک، ۱۳۷۰: ۷۷) نظریه‌های مکتب وابستگی از دهه ۱۹۷۰م. مورد انتقاد قرار گرفت (ی. سو، پیشین: ۱۶۳-۱۶۲)؛ نظریه پردازان جدید وابستگی به جای اینکه وابستگی را به عنوان یک فرآیند عام، خارجی و اقتصادی در نظر بگیرند که به توسعه نیافتگی و قطب بندی مناطق مختلف جهان می‌انجامد، آن را به عنوان یک فرآیند خاص تاریخی، داخلی و سیاسی - اجتماعی مفهوم بندی کردند که می‌تواند به توسعه پویا نیز منجر شود. (همان، ۲۰۱-۱۹۹)

مکتب نظام جهانی^۳

در دهه ۱۹۷۰م، که دهه مباحثه و جدل ایدئولوژیک دو مکتب نوسازی و وابستگی بود گروهی از پژوهشگران بنیادگرا تحت سرپرستی «امانوئل والرشتاین»^۴ در یافته بودند که در چارچوب دیدگاه مکتب وابستگی نمی‌توان به تبیین بسیاری از فعالیت‌های جدید اقتصاد جهانی سرمایه داری، دست زد. (ساعی، ۱۳۸۴: ۱۸۳-۱۸۱) مع الوصف عمده‌ترین مفروضات و ویژگی‌های مکتب نظام جهانی عبارت بودند از:

۱. واحد تحلیل در این دیدگاه، نظام جهانی است. از این رو، یک تحلیل کل گرایانه از فرآیند تاریخ اجتماعی در یک عرصه وسیع جغرافیایی و تاریخی صورت می‌گیرد. (ساعی، ۱۳۷۸: ۳۷)

۲. دانش پژوهانی که در چارچوب دیدگاه نظام جهانی فعالیت می‌کنند، نمی‌توانند برای پاسخ به سوالات جهانشمول خود به مجموعه داده‌های جاری که غالباً نیز در سطح ملی

1. Raul Perbisch

2. U.N Economic Commission for Latin America (ECLA)

3. World – System School

4. Immanuel Wallerstein

گردآوری شده‌اند، اکتفا کنند. لذا آنان به ناچار در پی دستیابی به مجموعه داده‌های جدید در سطح جهانی برآمده‌اند. (ی. سو، پیشین: ۲۶۹-۲۶۴)

پسا توسعه گرایی و نقد توسعه

نظریه پسا توسعه گرایی، واکنش رادیکال به بن بست‌های توسعه است. (Nederveen 2000.175) تلاش‌های انجام گرفته برای خارج کردن نظریه توسعه از بن بست، عده‌ای را به سوی مطالعات تجربی و محله‌گرا^۱ سوق داد و آنها را از انجام کارهای نظری صرف دور کرد. (Leys, 1996. 27-29) برای برخی دیگر، این مسئله باعث فاصله گرفتن زیاد از نظریه‌های کلان نشد اما مطلوبیت این نظریه‌ها نزد آنها کاهش یافت و خود مفهوم توسعه برای آنها تبدیل به یک مسأله اساسی گردید. (Story, 2000.40)

از نظر رهیافت پسا توسعه گرا، گفتمان توسعه موجب مشروعیت بخشی و تقویت سلطه غرب بر جهان سوم، به عنوان کشورهایی می‌گردد که محتاج به نوع غربی توسعه هستند. (Hobart, Etal, 1993.181-182) جهان سوم نه تنها تابعی از قدرت اقتصادی غرب بلکه تابعی از قدرت تعریفی^۲ آن نیز قرار می‌گیرد ... توسعه متری می‌شود که غرب به کمک آن، غیر غرب^۳ را اندازه می‌گیرد. (Sardar, 1999.44) به عنوان مثال، عدم وجود فناوری‌های غربی به عنوان شاخصی برای در حال توسعه بودن تلقی می‌شود نه شاخصی برای تفاوت داشتند. (Lbid.47) از این منظر، گفتمان توسعه چیزی برای به نظم در آوردن تفاوت‌ها و تعیین آنچه قاعده و آنچه خلاف قاعده است، می‌باشد. (Munck, 1999.68) با الهام از چرخش گفتمانی در علوم اجتماعی و دانش‌های محلی و بومی، پسا توسعه گرایی موجب جابجایی نقطه تاکید از روابط اقتصادی گردید، به این ترتیب، پسا توسعه گرایی سخت‌ترین انتقاداتی را که تاکنون بر توسعه وارد شده بود، بر آن وارد ساخت. (Brigg, 2002. 421)

پسا توسعه گرایان به «توسعه» نه به عنوان یک فرآیند فنی یا نوعی کشمکش طبقاتی بلکه به عنوان یک قالب ذهنی خاص برخورد می‌کنند. (زاکس، ۱۳۷۲: ۹-۵) به نظر آنها گفتمان

1. Area-based

2. Definitional Power

3. Non-West

توسعه از شبکه‌ای از مفاهیم اصلی تشکیل می‌شود. سخن گفتن درباره توسعه بدون اشاره به مفاهیمی مثل فقر، تولید، دولت و یا برابری غیر ممکن است. (Allen, 2000. 43)

نوسازی و توسعه در دوره پهلوی دوم

نوسازی و توسعه در ایران به دنبال تحولاتی شکل گرفت که از اوایل قرن ۱۹ میلادی جامعه ایران را تحت تاثیر قرار داد. این عوامل، که بطور عمده ریشه خارجی داشتند، تحولاتی ذهنی و به دنبال آن تحولات عینی را موجب شدند که نیاز به اصلاح و تغییر در وضع موجود را طلب می‌کرد. در واقع نوسازی و اصلاحات در جهت توسعه در ایران معاصر در ابعاد سه گانه فرهنگی، اقتصادی - اجتماعی و سیاسی به چهار دوره قابل تفکیک و تقسیم است: دوره اول نوسازی و اصلاحات عباس میرزا، قائم مقام‌ها، امیرکبیر و سپهسالار؛ دوره دوم نوسازی و اصلاحات در دوران انقلاب مشروطیت؛ دوره سوم نوسازی و اصلاحات در دوره پهلوی؛ و دوره چهارم نوسازی و اصلاحات در دوران پس از انقلاب اسلامی. (موثقی، ۱۳۸۴: ۲۳۶)

گفتمان پهلویسم (دوره سوم نوسازی و اصلاحات در جهت توسعه) و ظهور آن، محصول ناکامی گفتمان مشروطه (دوره دوم نوسازی و اصلاحات در جهت توسعه) در ساماندهی جامعه ایران در دستیابی به اهدافی بود که مشروطه خواهان تحقق آن را نوید داده بودند. در واقع زمانی که ایمان به مشروطه از بین رفت، از دیکتاتوری انقلابی سخن به میان آمد و جامعه به دنبال شخصیت نیرومندی بود تا به اوضاع آشفته ایران سر و سامان دهد. (کمالی، ۱۳۸۱: ۱۵۰) در نتیجه با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ش، نه تنها رویای دیکتاتوری انقلابی و حصول به امنیت تحقق یافت بلکه آخرین بقایای مشروطه خواهی نیز برچیده و به حاشیه رانده شد و در طول چند سال با تصویب مجلس مؤسسان سلسله قاجار جای خود را به پهلوی و سردار سپه داد که دیگر به رضا شاه تبدیل شده بود. از این رو نظام سیاسی جدید (پهلوی) از لحاظ ایدئولوژیک با تکیه بر غرب‌گرایی، ناسیونالیسم، سکولاریسم و استبداد سنتی ایران شکل گرفت و به تحکیم جایگاه و تثبیت قدرت خود پرداخت. (ابطحی، ۱۳۸۴: ۲۴)

رضا شاه پس از به قدرت رسیدن برنامه نوسازی ایران را آغاز کرد. وی با تولید شکل جدیدی از هویت ملی، مبانی مشروعیت جدیدی را بنیان نهاد که مبتنی بر ناسیونالیسم سکولار باستان‌گرا (ناسیونالیسم سلطنتی) در قالب مدرنیزاسیون (یا شبه مدرنیزاسیون) بود.

این نوع نگرش نسبت به گزاره‌های سنتی موجود در ایران و در ذیل مبارزه با آنها، تلاش کرد تا به تقلید از فرهنگ و تمدن غربی ایران را بسوی نوسازی و تجدد سوق دهد. به عبارتی دعوت به غرب‌گرایی و غربی‌سازی^۱ در این دوره به مثابه نوسازی و توسعه مبین دعوت به پذیرش الگوهای فرهنگی غرب بود. (نظری، ۱۳۸۶: ۳۶-۳۵) بطوریکه تغییر پی در پی نوع پوشش و پوشیدن لباس‌های متحدالشکل و کلاه، تاسیس مدارس و دانشگاه‌ها به شیوه غربی، کشف حجاب و ... نمودی از برداشت ناقص متولیان این دوره از تاریخ ایران از غرب در ارتباط با توسعه و نوسازی ایران بود که با نام «شبه مدرنیسم» شهرت یافت. (کاتوزیان، ۱۳۷۵: ۴۴۵) واقعیت امر این است که غرب‌گرایی و گرایش به غرب، عدم تمایز میان مدرنیسم و غرب و کوشش برای تحمیل الگوهای غربی توسعه بر جامعه‌ای کاملاً متفاوت، همگی برآیند نگرش حاکمیت و ایدئولوژی حاکم در ایران بود. (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۵۲۵)

در راستای سیاست‌های شبه مدرنیسم پهلوی و پروراندن بسترهای وابستگی بیش از پیش به غرب، زمینه مطلوبیت تمرکزگرایی قدرت در گفتمان و نظام سیاسی پهلوی فراهم شد؛ به شکلی که رویکرد و جهت مورد توجه در پهلوی به یک دست شدن و تمرکز قدرت در نهاد سلطنت گرایش یافته و به آن سمت سوق پیدا کرد. (لینز و شهابی، ۱۳۸۰: ۳۷۷-۳۷۶) به طوری که با به دست گرفتن تمامی جوانب قدرت و معیشت در ایران توسط حکومت و حاکمیت (شاه و ایدئولوژی ترویجی وی)، روند ایدئولوژیک شدن توسعه و نوسازی نیز در ایران با تولید ساختار سیاسی و نظام قدرت یعنی شاه و سلطنت پیاده سازی شد. شاه به عنوان عنصر اصلی حکومت، بر تمام عناصر اصلی ساختار اجتماعی - سیاسی، اعمال قدرت می‌کرد و روندهای در نظر گرفته شده از حرکت بسوی نوسازی را از برنامه ریزی، اجرا تا آماده سازی نرم افزاری (ایدئولوژیک) و سخت افزاری (لوازمات توسعه و نوسازی سطحی) آنها را برعهده گرفت. (امیری، ۱۳۸۳: ۱۳۱-۱۳۲)

هرچند در ابعاد تاریخی دو دوره پهلوی اول و دوم به نوعی از لحاظ فراهم سازی رویکردها و روندهای توسعه‌ای و نوسازی از هم منقطع و جدا تلقی نمی‌شوند اما باید توجه داشت که استمرار و تشدید رویکردهای ایدئولوژیک در سیر مدرنیزاسیون و یا غربی سازی ایران در

^۱. Westernization

پهلوی دوم از پهلوی اول به مراتب بیشتر و پر رنگ تر است. در واقع تبدیل شدن غرب و مولفه - های غربی به کلیدی‌ترین عامل در جهت توسعه صنعتی کشور وجه ممیزه اصلی این دوره از دوره ما قبل خود است که ناسیونالیسم سلطنتی را به نوعی تحت الشعاع خود قرار داد که در پهلوی اول در ظاهر عنصر اصلی وحدت و حفظ یکپارچگی ایران در بعد ایدئولوژیک تعریف می‌شد. (صباغ جدید، ۱۳۸۶: ۲۳۴)

در بررسی ابعاد و روند تحولات در دوره پهلوی دوم باید عنوان کرد که برنامه توسعه و مدرنیزاسیون در ایران در دوره پهلوی دوم با فشار عوامل خارجی و مخصوصاً آمریکایی‌ها مطرح شد؛ که با کمک مالی، فنی و فکری آنها و عمدتاً در حوزه اقتصادی و فرهنگی به اجرا در آمد. بنابراین اهداف و جهت‌گیری‌های کلان آن متناسب با اهداف مورد نظر آمریکا در جهان سوم، بعد از جنگ جهانی دوم (به منظور حفظ هم‌پیمانان غرب در مقابل کمونیست‌ها) بود که در قالب حمایت از الگوی ارائه شده در قالب مدرنیزاسیون انجام می‌شد. از این رو است که تحلیلگران سیاسی-اقتصادی از پدیده ناموزونی توسعه، به عنوان مهمترین ویژگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران در این دوره یاد می‌کنند. به نظر این گروه، توسعه ناموزون از عوارض وابستگی است که تجلیات مختلفی مانند گسیختگی، از ریخت افتادگی و نابرابری دارد. بر این اساس ناموزونی، ترکیبی از سه پدیده گسیختگی، از ریخت افتادگی و نابرابری است که در نتیجه شرکت فرو دستانه در تقسیم بین‌المللی کار، عارض فرآیند توسعه کشور پیرامونی می‌شود، که در این دوره از تاریخ ایران شواهد آن مشهود است. (حجاریان، ۱۳۷۲: ۳۸)

در مجموع با کمک این الگوی برون‌زا در ذیل وابستگی، اقتصاد ایران در بازار جهانی سرمایه-داری ادغام شد و بخش خصوصی بصورت بخشی از سرمایه‌داری جهانی یا در واقع به صورت کارگزار یا عامل چند ملیتی‌ها در داخل کشور درآمد. (رزاقی، ۱۳۶۷: ۳۸) و شیوه تولید را از سرمایه‌داری نسبتاً ابتدایی و متکی بر کشاورزی در اوایل دهه ۱۹۵۰م. به یک سرمایه‌داری سهامی رو به رشد صنعتی (سرمایه‌داری وابسته) که در دهه ۱۹۷۰م. متکی بر نفت بود، تغییر داد. به تبع این ادغام ایران در سرمایه‌داری جهانی، توسعه بخش صنعت در دوره پهلوی دوم با برنامه‌ها و طرح‌های گسترده‌ای که از طرف اقتصاد جهانی ارائه می‌شد شاهد تغییرات وسیعی

بود که با نظارت و حمایت‌های همه جانبه و روزافزون دولت از این بخش که از دهه ۱۳۴۰ ش. به بعد شدت افزایش پیدا کرده بود، همراه شد؛ تاسیس صنایع اتومبیل‌سازی و صنایع تولید رنگ، دارو، فرآورده‌های پتروشیمی، لاستیک، رادیو و تلویزیون و غیره نمونه‌هایی از آغاز برنامه صنعتی سازی ایران را شامل می‌شد. (رزاقی، ۱۳۸۱: ۲۲) چرا که بخش صنعت و رشد آن که محور اصلی توجه مدیریت سیاسی و برنامه‌های عمرانی در پهلوی دوم بود. (سیف‌اللهی، ۱۳۷۴: ۸۷)

واقعیت امر این است اگر چه بخش صنعت در این سالها (دهه‌های ۱۳۴۰ ش و ۱۳۵۰ ش) تغییرات زیادی را شاهد بوده است ولی ماهیت آن مانند دوره‌های گذشته تحت تأثیر سه عامل اصلی یعنی دولت، درآمد حاصل از فروش نفت و اقتصاد جهانی قرار داشت. دولت تمام سرمایه گذاری بخش صنایع سنگین و سرمایه‌بر را خود بر عهده داشت و سایر سرمایه گذاری‌ها نیز از لحاظ صوری زیر نظر دولت قرار می‌گرفت. بطوری که از اواسط دهه ۱۳۵۰ ش. رشد و توسعه اقتصادی ناموزون و ناهماهنگ و دگرگونی سرسام‌آور بخش‌های اقتصادی و نیز تأثیر-پذیری از اقتصاد جهانی چهره نامطلوب خود را نشان داد؛ و علی‌رغم تبلیغات رژیم شاه در زمینه دستاوردهای عظیم اقتصادی واقعیات خبر از ناکامی در برنامه‌های دولتی توسعه می‌داد. (رهبری، ۱۳۸۴: ۱۶۱)

در واقع باید خاطر نشان کرد توسعه صنعتی ایران طی سال‌های قبل از انقلاب اسلامی و به ویژه در برنامه‌های اول، دوم و حتی سوم بر مبنای ایجاد و توسعه صنایع مصرفی استوار بود و قاعدتاً با گسترش کامل صنایع مصرفی و مونتاژ رفته رفته وابستگی شدید به واردات، فقدان هرگونه عمق در تولید صنعتی و فقدان رابطه منطقی میان بخش صنعت با سایر بخش صنعت با سایر بخش‌های اقتصاد ملی و زیر بخش‌های صنعت از جمله ویژگی‌های نظام صنعتی ایران گردید. صنایع کشور همچنان از ضعف ساختار برخوردار بوده و اغلب بر صنایع مونتاژ تکیه شده بود (Baldwin, 1967: 46-52).

۱. بطوریکه توجه به رقم‌ها و آمارها در این رابطه در دو دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ که با نام دهه‌های صنعتی شدن ایران در دوره پهلوی از آنها یاد می‌شود نشان دهنده میزان توجه و حساسیت بالای نظام سیاسی پهلوی دوم به بخش صنعت است. رشد صنعتی به ۱۴ درصد در سال ۱۳۴۷ ش. و تبدیل آن به ۱۷ درصد در سال‌های ۳-۱۳۵۲ ش. میزان رشد بالایی واحدهای صنعتی را نشان می‌دهد.

این خصلت و شاخص مصرفی در بخش دولتی (صنعت) در پهلوی دوم، در بخش فکری، علمی و تحلیلی در ایران نیز رسوخ کرده بود. بطوری که بسیاری از متفکران عرصه توسعه در دوران پهلوی دوم، اعم از چپ و راست، موافق رژیم یا مخالف آن، به دنبال انطباق نظریات و دیدگاه‌های مطرح در غرب با شرایط ایران و برجسته سازی فهم ایدئولوژیک از مسائل در ایران بودند. (آزاد ارمکی، ۱۳۷۹: ۱۰۰-۱۰۲) با این اوصاف است که مرحله سوم توسعه، نوسازی و اصلاحات در ایران هم مانند دو دوره نخست، تلاشی برای یکسان‌نگاری با غرب قلمداد می‌شود. (همان، ۴۸) چرا که در این دوره نوسازی حکومتی و اتوبانی با عنایت به ویژگی‌های ایدئولوژیک شده آن به منزله گسترش نوسازی به طور عملی و سپس نظری می‌باشد؛ و تلاش‌های تکنوکرات‌ها و برنامه ریزان در دوره پهلوی (دوم) در توسعه راهها و جاده‌ها، تاسیس موسسات آموزشی و اداری و نظامی، اصلاحات ارضی، گسترش صنایع وابسته و ... نمونه‌های اصلی این نوسازی به سبک پهلوی، با نمود ایدئولوژیکی مرتبط با ساختار سیاسی آن است.^۱ (کاتوزیان، پیشین: ۵۴) به عبارتی ماهیت نوسازی در ایران در دوره پهلوی (دوم) تکنولوژیک و ابزاری بود (جهانبگلو، ۱۳۸۰: ۲۱) که در سایه ایدئولوژی حاکمیت انجام گرفت؛ از این رو است که علیرغم وجود وجوه ناسیونالیسم و متعلقات هم‌پیوند آن در دوره پهلوی دوم به عنوان ایدئولوژی دولتی و رسانه‌ای، این دوره از نوسازی و اصلاحات را نیز مانند دوره های پیش از خود در ایران، دوره آشنایی و همسان‌نگاری با غرب است. (آزاد ارمکی، پیشین: ۴۹)

روند توسعه در دوره جمهوری اسلامی و دینامیک هویتی تازه در عرصه توسعه ایران

بدنبال واکنش‌های انقلابی به رژیم پهلوی و تمامی متعلقات منتسب به آن در ایران، توسعه و نوسازی نیز در دوره پس از انقلاب اسلامی شکل خاصی به خود گرفت. بطوری که با پیروزی انقلاب اسلامی دور جدیدی از اندیشه و عمل در ارتباط با مسائل توسعه در ایران آغاز شد.

^۱ . فروش نفت به خصوص در این دوره از اهمیت بالایی در پیشبرد طرح‌های اقتصادی داشته است. به دنبال افزایش بهای نفت در اوایل دهه ۱۳۵۰ش. بلند پروازی‌های حرکت به سوی تمدن بزرگ اثرات خود را بیشتر از گذشته نشان می‌داد؛ از این رو کارخانه‌های تولید کننده کالاهای مصرفی، واسطه‌ای سرمایه بر و سنگین یکی پس از دیگری در قطب‌های صنعتی و اقتصادی کشور تأسیس شد و نیروهای ماهر و غیر ماهر شهری و مهاجرین روستایی را جذب کرد. خصوصیت عمده این نوع صنایع مصرفی بودن و وابستگی آنها از نظر مواد اولیه، قطعات، ماشین آلات نیروی انسانی متخصص و در نتیجه وابستگی تولید به خارج بود.

انقلاب اسلامی ایران در زمره انقلاب‌های بزرگ جای دارد، زیرا از یک سو، تغییر در اساس و نوع حکومت را سبب گردید و از سوی دیگر، تحول در ایدئولوژی و گفتمان غالب و رسمی کشور و خط مشی‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در ابعاد داخلی و خارجی را با خود به همراه آورد. از این رو گفتمان اسلامگرایی برآمده از انقلاب، در ضدیت با نوگرایی در عصر پهلوی به ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به رویارویی با ناسیونالیسم و غرب‌گرایی پرداخت. در رویکرد و منش اسلام‌گرایی سیاسی، ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تثبیت نظام سیاسی جمهوری اسلامی شاهد رویکردهای متفاوتی در ارتباط با مبانی و کلیت‌های مجموعه ای (از اقتصاد، سیاست، فرهنگ، ...) در ابعاد مختلف آن بود که در تضاد با آنچه در دوره پهلوی نهادینه گشته بود، عنایت می‌یافت. در واقع تلاش این رویکرد نوپای اسلام سیاسی (فقه‌پسندی) در قالب نظام سیاسی این بود تا از طریق بازگشت به اسلام و گذشته اسلامی، خود را از سلطه رژیم حاکم و نیز هژمونی غرب و ارزش‌های تبلیغی آن رها سازد. (بشیری، ۱۳۷۸: ۱۱۲-۱۱۱) با این حال از بعد تاریخی در تحلیل رویکرد و نحوه مواجهه نظام سیاسی اسلامی با جریان و روند توسعه در ایران باید تفکیک نظری و عینی صورت بگیرد. بطوری که با توجه به اینکه دهه نخست انقلاب به تثبیت و نه‌ایینه شدن انقلاب و مقابله با تهدید خارجی گذشت، عملاً مجال برای پرداختن به توسعه در ابعاد کلان و علمی آن بوجود نیامد. در واقع با تحمیل جنگ به ایران همه امور در ایران، به تابعی از جنگ تبدیل شد و کشور را در یک حالت اضطراری قرار داد. اما با ادامه جنگ موضوع توسعه بار دیگر مطرح شد. طرح‌هایی مثل (الگوی توسعه درون‌زا)^۱ و یا (جایگزینی واردات^۲ و گسترش صادرات^۳)، تئوری ام‌القراء^۴ و ... با توجه با کارکردهای ایدئولوژیکی منحصر بخود در زمان‌های مربوطه مطرح شدند. با پایان جنگ

^۱ الگوی توسعه درون‌زا (inward looking development) الگویی در توسعه است که مبنای منشأ و جهت‌گیری داخلی دارد. به بیانی دیگر در این الگو منابع و شرایط تاریخی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشور در حال توسعه مورد توجه قرار می‌گیرد. براساس این الگو در فرآیند توسعه سعی می‌شود از تقلید و الگوبرداری محض و وابستگی به خارج اجتناب شود و تلاش برای تحقق توسعه ای هماهنگ و متوازن در جامعه در حال توسعه صورت گیرد.

^۲ The Strategy vof Import – Substituted Indutrialization (ISI)

^۳ Export – led Indutrialization (ELI)

^۴ این نظریه بطور خلاصه تلاشی برای توجیه شرایط ویژه یک حاکمیت سیاسی- مذهبی در جهان دو قطبی با اهمیت رویکردی به مسئله امنیت ملی توجه دارد.

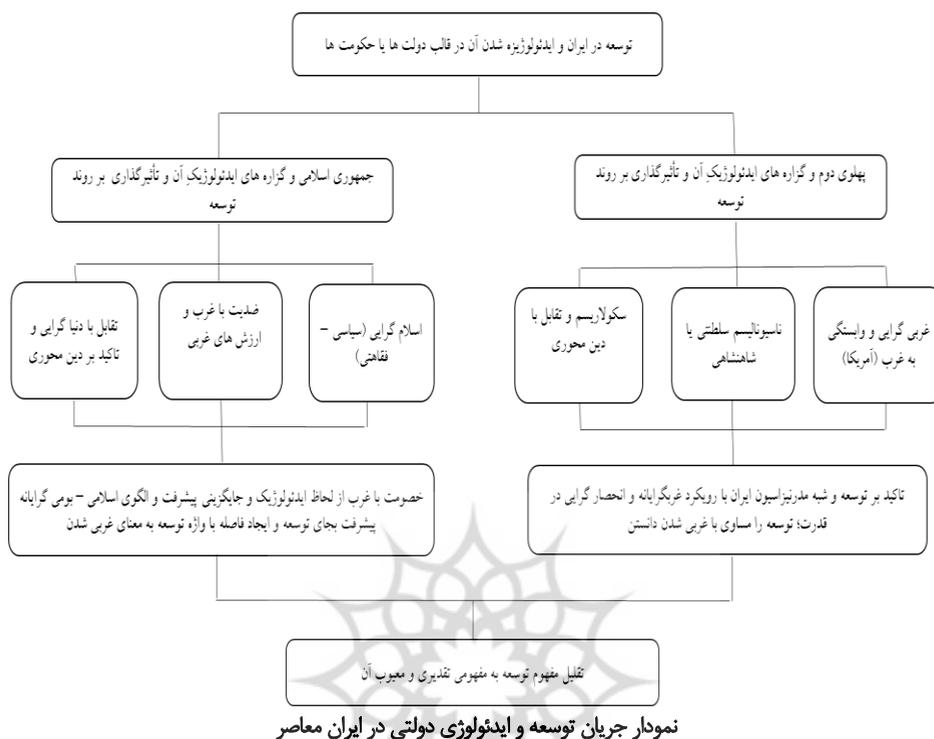
تحمیلی و شروع بازسازی خرابی‌های ناشی از آن، نخستین بحث‌های جدی پیرامون شکل مطلوب توسعه و ارزیابی دهه نخست انقلاب، شکل گرفتند. (کردزاده کرمانی، ۱۳۷۹: ۵۷) و موضوع توسعه به بحثی جدی تبدیل شد و سیاست تعدیل ساختاری با رویکرد توسعه اقتصادی مبنای کار قرار گرفت. (موثقی، ۱۳۸۵: ۳۱۸-۳۳۳) با پایان این دوران و با برآمدن دولت موسوم به اصلاحات مفهوم (توسعه سیاسی) در کنار حرکت به سمت و سوی رشد و توسعه اقتصادی مطرح گردید که با اقبال عمومی نیز روبرو شد. (مومنی، ۱۳۸۶: ۶۴-۶۳) این مناسبات تعاملی و مواجهه در قالب ایدئولوژی‌های دولتی - حاکمیتی در دولت‌های پسا انقلاب با توسعه در دولت‌های موسوم به اصول‌گرا (نهم و دهم) نیز به تبعیت از دولت‌های پیشین خود و الگوی سازی از آنها تکرار شد؛ در واقع برجسته سازی موضوع ایدئولوژی، استمرار مسیر و روند ایدئولوژی‌زده شده حاکمیتی از توسعه دور معیوب این روند را در ایران نشان می‌دهد. (پژویان و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۸۸)، که در دولت اعتدالی امید نیز با گام گذاشتن در این مسیر در امتداد تداومی (دور یا سیکل معیوب از توسعه ایدئولوژیک) آن قرار گرفته است.

مع الوصف با توجه به مباحث ارائه شده در این باره در سطور بالا می‌توان سه گرایش اصلی در مورد مسائل توسعه را در دولت‌های پس از انقلاب اسلامی مورد شناسایی قرار داد: ۱- دولت‌هایی که امکانات کشور را در خدمت ارزش‌های انقلابی و شرایط جنگی قرار داده بودند (دهه نخست انقلاب تا سال ۱۳۶۸) ۲- دولت‌هایی که امکانات و منابع کشور را در خدمت اقتصاد قرار داده بودند و به دنبال رشد اقتصاد بازاری بودند (دولت‌های سازندگی و اصلاحات) ۳- دولت‌هایی که منابع و امکانات کشور را در خدمت سیاست قرار داده‌اند (دولت نهم و دهم). (مالجو، ۱۳۹۰/ www.anthropology.ir/node/1390) و ۴- دولت‌هایی که روند رشد اقتصادی را مانند دو دوره سازندگی و اصلاحات دنبال می‌کنند. (دولت دهم)

از بعد دیگر در تقسیم بندی دوره‌های پس از انقلاب در ذیل توجه به روند توسعه در ایران، به دو دوره زعامت امام خمینی (ره) و آیت الله خامنه‌ای و مقایسه دیدگاه‌های توسعه‌ای دولت‌های پس از انقلاب و نیز مقایسه گفتمان‌های حاکم بر دوره‌های مختلف حیات آن، خصوصاً در دوره دوم حیات جمهوری اسلامی (دوره رهبری آیت الله خامنه‌ای)، باید گفت که فضای فکری و برخورد عملی در ایران درباره روند و جریان توسعه عموماً متأثر از مفاهیم و طرح‌های بومی-

گرایی (اسلامی) و تجدد ستیزی با دغدغه‌های ایدئولوژیکی آن است. (مطهری، ۱۳۹۳: ۸) بطوری که این برخوردها عمدتاً در قالب برخورد سنت گرایی با تجدد گرایی بروز یافته‌اند. (پایا، ۱۳۸۸: ۳۲) در واقع ضرورت بازسازی خرابی‌های ناشی از جنگ، تحولات گسترده بین‌المللی و جهانی، تحولات اجتماعی و جمعیتی در داخل کشور، و طرح شعارهای توسعه سیاسی و رشد اقتصادی، به طور مشخص در دو دوره سازندگی و اصلاحات، طرح‌های با خصلت تجدد-گرایانه بودند تا بومی گرایانه. (ازغندی، ۱۳۸۱: ۸۵) از این رو شرایط ایجادی از فاصله‌گیری اندک از گفتمان بومی‌گرایی ارزشی از مبانی سیاسی - مذهبی و انقلابی در دو دوره سازندگی و اصلاحات، زمینه را برای افزایش غلظت بیشتر مبانی ایدئولوژیک انقلابی در اسلام سیاسی (فقاہتی) در رابطه با توسعه فراهم آورد. در واقع تا قبل از طرح «گفتمان عدالت و پیشرفت»، توسعه به عنوان یک هدف کلان اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در دستور کار رسمی نظام سیاسی ایران (جمهوری اسلامی) و دولت‌های شکل گرفته در آن قرار داشت؛ اگرچه با وجود برخی انتقادات نسبت به آن (توسعه و چگونگی اجرای آن)، دیدگاه‌های مختلف و رقابت - های معناداری در داخل و خارج از دولت بر سر تثبیت معنای آن وجود داشت، اما با ورود به دهه چهارم حیات نظام اسلامی و طرح «گفتمان عدالت و پیشرفت» و الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت به عنوان گفتمان حاکم و هژمون و الگوی جایگزین توسعه غربی، روند و حرکت جدیدی در این باره در جمهوری اسلامی آغاز شد که می‌توان آن را به منزله کنار نهادن، طرد، عبور و یا خروج رسمی جمهوری اسلامی ایران از گفتمان توسعه و متعلقات وابسته به آن دانست. (مطهری، ۱۳۹۳: ۸)

با این حال باید این نکته را مورد توجه قرار داد که تاثیر ایدئولوژیک و وضعیت سیاسی بر فضای فکری توسعه و برنامه ریزی در ایران پس از انقلاب بسیار سنگین بوده است؛ بطوری که در مجموع به نظر می‌رسد در تدوین برنامه‌های توسعه و سیر تاریخی برنامه ریزی توسعه در دوره جمهوری اسلامی ایران، قالب فکری یا پارادایم ثابتی پیگیری نشده است و نوسانات زیادی را در راهبردهای اصلی و برنامه‌ها می‌توان مشاهده نمود.



نتیجه‌گیری:

بطور جامع باید گفت که روند توسعه و نوسازی در ایران فاقد یک مبنای نظری روشن و چارچوب تئوریک منسجم بوده و تهی از محتوای عمیق علمی و عام‌مدرنیته و نوسازی، تحت تأثیر یک نوع ایدئولوژی نوسازی وارداتی و مبنای ایدئولوژیکی حاکمیتی (دولتی)، فرآیند شبه نوسازی در ایران را رقم زد و به صورت سطحی، انحرافی و ناقص تغییراتی را باعث شد که اگر چه جامعه ایران را از حالت سنتی بیرون آورد ولی نتوانست آن را به جامعه‌های مدرن و توسعه یافته تبدیل کند؛ چرا که دولتها با ایدئولوژی‌ها نوسازی توسعه به توجیه اقتدار و کارایی و کارآمدی خود در جهت توسعه و برنامه‌های مدرن سازی و نوسازی خود پرداختند.

از آنجا که حکومت در پهلوی دوم همانند هر حکومت دیگری از بنیان‌های نظری و ایدئولوژیک مربوط به خود برخوردار بود، ایدئولوژی سیاسی خود را بر چهار ویژگی باستان‌گرایی، ناسیونالیسم اقتدارطلب، سلطنت‌طلبی و تجددگرایی قرار داد. اگر چه پهلوی دوم رویکرد پهلوی اول را با

نگاه ناسیونالیستی کمتری ادامه داد ولی توسعه و نوسازی با ویژگی‌های دولتی و حاکمیتی آن را در امتداد خطی سلف خود ادامه دنبال کرد. از نظر رویکردی و روشی پهلوی دوم در مقایسه با پهلوی اول به سمت تجدد گرایی افراطی سوق می‌یابد و با قدرتمند شدن روز افزون با بی‌پروایی بیشتری درباره دین و ساختارهای دینی و سنت موضع گرفته و آنها را به چالش می‌کشد.

در این ساختار سیاسی از قدرت برای تثبیت نظام سیاسی، تحکیم ساخت قدرت شاهنشاهی و تغییر در مناسبات سنتی به مدرن در جهت ایجاد توسعه، تصویر بازسازی شده تاریخی با شاخص‌های مطلوب (مورد نظر) از قدرت ترسیم می‌شود، که توجیه ایدئولوژیکی از سلطنت پهلوی با «صورت تاریخی» را تبلیغ و نهادینه می‌کرد. فلذا با این مفروض‌های حاکمیتی از توسعه و تجدد بود که در روند مدرنیزاسیون رژیم پهلوی، هر ایده یا جریان مخالف در مواجهه با دستگاه سیاسی با در مقابل و ضدیت با جریان تجدد و توسعه قرار می‌گرفت. معینا در این زمینه، محمدرضا شاه پهلوی نظریه ناسیونالیسم مثبت را مطرح کرد و مرز دوست و دشمن را مشخص ساخت. شاه بر اساس مثبت اندیشی‌های منفعلانه خود، چشم اندازی از آینده ترسیم می‌کرد که مبنی بر ایجاد یک تمدن بزرگ و شبه مدرن آریایی بود. در نتیجه اوج ایدئولوژی زدگی توسعه در ایران در عصر پهلوی، ایدئولوژی ناسیونالیسم باستان‌گرایانه‌ای بود که بطور یک‌جانبه در کشور القا می‌شد و با تاریخ‌سازی و فشار به زبان فارسی در کنار وابستگی افراطی به غرب، تلاش می‌شد برای آن توجیهات نظری دست و پا شود.

پس از وقوع انقلاب اسلامی و شروع کار دولت با رویکردهای ایدئولوژیک (اسلامی) تغییراتی را در سطح برنامه ریزی در ارتباط با توسعه انجام گرفت. به عبارت دیگر اینکه با پیروزی انقلاب اسلامی دور جدیدی از اندیشه و عمل در مسائل توسعه ایران آغاز شد. بطوری که با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و فراهم شدن زمینه‌های هژمونیک ارزش‌های حاصله از موضوع انقلاب اسلامی در ساختار نظام استقراری جدید، پیگیری موضوعی از مبانی توسعه کشور با شاخص‌های متناقض و متضاد از هر آنچه که در پهلوی دوم مورد توجه بود، دنبال شد. به عبارتی خلق مفاهیم جدید در عرصه‌های مختلف جامعه پاسخ و واکنشی به تعلقات تجدیدی و توسعه‌ای پهلوی به شمار می‌رفت. فلذا پس از انقلاب اسلامی، ایدئولوژی تغییر کرد و ارزشها و

معنویت مهمتر جلوه کرد که به تبع این نگاه، مقتضیات دیگری ایجاد و بعضاً اقتصاد به حاشیه رانده شد تا جایی که می‌توان گفت به جهت گیری اقتصاد به سمت توسعه توجهی نشد. در این دوره، که بسیاری در ابتدا آن را یکدست شدن حاکمیت می‌دانستند، گفتمان عدالت و پیشرفت به عنوان گفتمان دهه چهارم انقلاب معرفی شد و الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت به عنوان الگوی جایگزین توسعه غربی مطرح گردید. مفهوم توسعه، به عنوان مفهومی مرتبط با سلطه جویی غرب و بیگانه با اهداف انقلاب معرفی شد و به جای آن واژه پیشرفت قرار داده شد. در دوره اخیر بر خلاف دهه نخست انقلاب که بیشتر بر جنبه‌های استعاری و ایجازی گفتمان اسلام‌گرای فقهاتی و ظرفیت‌های درونی آن تاکید می‌شد، بیشتر از نقدهای وارد شده بر مدرنیته و تلقی از توسعه به عنوان یک گفتمان سلطه، استفاده شد و بر خصومت گفتمان انقلاب اسلامی با غرب و مدرنیته و تفاوت الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت با الگوی رایج و غربی توسعه تاکید می‌شود. البته اشاره به این تفاوتها تاکنون وجه ایجابی نداشته و از سطح اشاره به برخی جنبه‌های کلی تفاوتها از قبیل ماده گرایی حاکم بر غرب، انسان محوری در برابر خدا محوری و بی توجهی به معنویات فراتر نرفته است و این بدان معناست که هنوز چشم انداز ارائه جایگزین برای مدل غربی توسعه، از حد یک آرزو و در بهترین حالت نقد جنبه‌هایی از آن، فراتر نرفته است.

بنابراین در قالب گفتمان عدالت و پیشرفت، جمهوری اسلامی رسماً از گفتمان توسعه جدا شد و تلاش برای توسعه به معنای غربی، امری مذموم با نشانه‌هایی از قبیل غربزدگی شناخته شد. البته در این گفتمان در قالب مفهوم پیشرفت، کسب علم و فناوری حاصل از تمدن غرب، بصورتی کاملاً ابزار انگارانه لازم و ضروری دانسته شده اما مبانی معرفتی تمدن غرب و آثار سیاسی و فرهنگی آن خطرناک تشخیص داده شده است. آشفتگی پارادایمی در جامعه ایرانی موجب شده است که توسعه و مدرنیزاسیون در ایران، چه در نسخه دست و پا شکسته قاجاری آن و چه در نسخه جزمی و انحصاری پهلوی آن و چه در شکل اسلامی - مکتبی در ذیل رهیافت‌های تعریفی از گزاره بومی و اسلامی بودن زمینه‌ساز ایدئولوژی‌زدگی در کشور بوده است. بطوری که در راستای موضوع این پژوهش می‌توان بیان کرد که همانگونه که توسعه در دوره پهلوی دوم با اصلاحات دولتی برای پر کردن خلاء مشروعیتی همراه بود در دوره جمهوری اسلامی

ایران نیز با خلاء پارادایمی و گفتمانی در زمینه علمی توسعه همراه بوده است. در واقع آنچه در ارتباط با جریان توسعه در ایران مورد توجه است عنایت به این موضوع می‌باشد که توسعه همواره به مثابه یک وضعیت مطرح شده است. بطوریکه هر دولتی در تاریخ مد نظر از دو دوره مذکور برنامه‌های توسعه را به مانند گریز گاهی نگریسته‌اند تا اختیاراتی را که ندارد، از این طریق دریافت کند؛ در واقع اگر توسعه را گفتمانی فرا تاریخی با شاخص‌هایی در مفاهیم از فعال بودن و نوآور بودن بدانیم در ایران با نوع نگاه حکومتی و متعلقات ایدئولوژیکی آن به مفهومی تقدیری تقلیل پیدا کرده است. واقعیت این است که مطالعه تاریخی از روند رابطه میان توسعه و ایدئولوژی در دوره مذکور در ایران نشان‌دهنده بی‌رونی بخش خصوصی و ضعف اساسی و پایه‌ای آن و حضور پررنگ دولتها ایدئولوژی زده در کشور است؛ به نحوی که تاثیرگذاری عوامل و موانع دوگانه ایدئولوژیک کلان خارجی (بیرونی) و داخلی، علاوه بر ایجاد محدودیت‌های ارزشی، نقش مؤثری در فرآیند توسعه کشور ایفا کرده‌اند. بطوریکه با توجه به تاریخ جریان ناقص توسعه در ایران در دوره پهلوی دوم و جمهوری اسلامی، واکاوی استنباطی از موضوع و تورم نقش دولت در انجام آن از یکسو و نقد همیشگی این جریان از سوی هریک از دولت‌های متولی در هر برهه از تاریخ، از دولت‌های ما قبل خود و گروه‌های بیرون از دایره قدرت و حاکمیت از دولت‌های به ظاهر توسعه محور از سوی دیگر، موجب شده است تا توسعه و مبانی توسعه در ایران هم در نزد متولیان قدرت و هم در نزد منتقدان قدرت به مثابه یک ایدئولوژی در مبارزات و کارازهای قدرت مورد توجه قرار گیرد. در واقع پارادایم توسعه در ایران با معیارهای ایدئولوژیکی در قامت رویکردهای دولت محوری قالب یافته‌اند. بطوریکه در مسیر توسعه و رویکردهای دولتی به انجام فرآیندهای توسعه در ایران نیز نزاع‌های ایدئولوژیکی و پراگماتیکی از روند پیاده سازی توسعه در ایران با چالش‌های زمان‌بندی و مکان‌بندی همراه بوده است؛ سال- هاست که کشور ما درگیر منازعه فکری بر سر اتخاذ مدل توسعه‌یافتگی است. به نحوی که عده‌ای قائل‌اند که مدل توسعه یافتگی ایران بایستی متناسب با الگوهای جهانی باشد و عده‌ای معتقدند الزامی برای این تناسب وجود ندارد و هر کشوری بایستی متناسب با ظرفیت‌های ملی و بومی خود توسعه یافتگی (نزاع با گفتمان لیبرالی مورد تاکید توسعه‌یافتگی در ایران) را به سر منزل مقصود هدایت کند و این نزاع همچنان باقی است.

منابع فارسی:

کتاب

- ابطحی، سید مصطفی (۱۳۸۴)، سقوط، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی
- آبراهامیان، پرواند (۱۳۷۷)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی، محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی
- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۷۹)، اندیشه نوسازی در ایران، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۱)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران، نشر قومس
- امیری، جهاندار (۱۳۸۳)، روشنفکری و سیاست بررسی تحولات روشنفکری در ایران معاصر، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- بشیریه، حسین (۱۳۷۸)، جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران: گفتارهایی در جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشر علوم نوین
- چاران دוב، شیاما (۱۳۷۷)، نوسازی و توسعه، ترجمه مرتضی قره باغیان و مصطفی ضرغامی، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا
- رزاقی، ابراهیم (۱۳۸۱)، آشنایی با اقتصاد ایران، تهران: نشرنی
- رهبری، مهدی (۱۳۸۴)، درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی انقلاب اسلامی ایران، بابلسر، دانشگاه مازندران
- روکس برو، یان (۱۳۷۰)، جامعه‌شناسی توسعه (نظریه‌های توسعه نیافتگی)، ترجمه مصطفی ازکیا، تهران، نشر توسعه
- زاکس، ولفانگ (ویراستار) (۱۳۷۲)، نگاهی نو به مفاهیم توسعه، ترجمه فریده فرهی و وحید بزرگی، تهران، نشر مرکز
- ساعی، احمد (۱۳۸۴)، توسعه در مکاتب متعارض، تهران، انتشارات قومس
- (۱۳۷۸)، مسائل سیاسی-اقتصادی جهان سوم، تهران: انتشارات سمت، چاپ دوم
- سیف‌اللهی، سیف‌الله (۱۳۷۴)، اقتصاد سیاسی ایران، تهران، پژوهشکده جامعه پژوهی و برنامه ریزی میزان

- صباغ جدید، جواد (۱۳۸۶)، انقلاب اسلامی ایران جنبشی معطوف به ارزش، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- کاتوزیان، محمد علی (همایون) (۱۳۷۵)، استبداد دموکراسی و نهضت ملی ایران، تهران، نشر مرکز
- کمالی، مسعود (۱۳۸۱)، جامعه مدنی، دولت و نوسازی در ایران معاصر، ترجمه کمال پولادی، تهران، نشر باز
- کرد زاده کرمانی، محمد (۱۳۷۹)، اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران، تهران، انتشارات مرکز مطالعات وزارت خارجه
- لینز خوان و هوشنگ شهابی (۱۳۸۰)، نظام‌های سلطانی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر و پژوهش شیرازه
- موثقی، سید احمد (۱۳۸۵)، نوسازی و اصلاحات در ایران (از اندیشه تا عمل)، تهران، نشر قومس
- ی. سو. آلوین (۱۳۸۶)، تغییر اجتماعی و توسعه، ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ سوم

مقالات

- بئک، لوئیس (۱۳۷۰)، دگرگونی در مفاهیم و هدف‌های توسعه، ترجمه حمید قاضیان، مجله نامه فرهنگ، شماره ۵ و ۶، پاییز و زمستان
- پایا، علی (۱۳۸۸)، آیا الگوی توسعه ایرانی-اسلامی دست یافتنی است؟ فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی، سال پانزدهم، شماره ۶۱، زمستان
- جمشید پژویان و دیگران (۱۳۷۸)، مقایسه و تحلیل عملکرد اقتصادی دولت‌های بعد از انقلاب اسلامی، راهبرد یاس، شماره ۱۵، پاییز
- حجاریان، سعید (۱۳۷۲)، ناموزونی فرآیند توسعه سیاسی در کشورهای پیرامونی، مجله راهبرد، شماره ۲، زمستان
- ربیع، علیرضا (۱۳۵۸)، مروری بر مفاهیم توسعه، نامه پژوهشکده، سال سوم، شماره ۳ و ۴، پاییز و زمستان

- رزاقی، ابراهیم (۱۳۶۷)، الگوی توسعه اقتصادی ایران قبل و بعد از انقلاب، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۲۶، بهمن و اسفند
- شیرزادی، رضا (۱۳۸۹)، برنامه‌های توسعه در ایران بعد از انقلاب اسلامی، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، شماره یازدهم، تابستان
- عظیمی، حسین (۱۳۶۹)، فرهنگ، آموزش، توسعه، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۳۸، مهر و آبان
- قاضیان، حسین (۱۳۷۱)، درباره تعریف توسعه، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۶۳ و ۶۴، آذر و دی
- موثقی، سید احمد (۱۳۸۵)، اقتصاد سیاسی ایران در دوره جمهوری اسلامی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۷۱، بهار
- (۱۳۸۴)، نوسازی و اصلاحات در ایران معاصر، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۶۹
- نظری، علی اشرف (۱۳۸۶)، ناسیونالیسم و هویت ایرانی؛ مطالعه دوره پهلوی اول، فصلنامه پژوهش حقوق و سیاست، سال ۹، شماره ۲۲، بهار و تابستان
- هیرشمن، آلبرت او (۱۳۶۶)، ظهور و افول علم اقتصاد توسعه، ترجمه غلامعلی فرجادی، مجله برنامه و توسعه، شماره ۹، بهار

خبرگزاری

- مالجو، محمد (بی تا)، منازعه دولت‌های پس از انقلاب در انتخابات دهم، سایت انسان‌شناسی و فرهنگ، صفحه اقتصاد - سیاسی، قابل دریافت در:

<http://anthropology.ir/article/1190.html>

- مطهری، مصطفی (۱۳۹۳)، توسعه و مبانی انسان‌شناسی توسعه در ایران، روزنامه آفتاب یزد، قابل دریافت در:

<http://aftabeyazd.ir>

- مطهری، مصطفی (۱۳۹۳)، نگاهی دیگر به تحلیل رهیافت تاریخی توسعه در ایران، روزنامه آفتاب یزد، قابل دریافت در:

<http://aftabeyazd.ir>

English resources

Books

- Allen, Tim, Alan Thomas (2000), **Poverty and development into the 21st century**, Oxford ; New York : Open University in association with Oxford University Press.
- Baecks, Louis (1988), **Shifts in Concepts and Goals of Developments in : Goals of Development**, Paris –Unesco.
- Baldwin, Gebrge B. (1967), **Planning and Development in Iran** Baltimor, John Hopkins Press
- Hobart, M. (ed.) (1993), **An Anthropological Critique of Development : The Growth of Ignorance**, London and New York: Routledge
- Leys, Colin (1996), **The Rise and Fall of Development Theory**, London: James Currey.
- Sadar, Ziauddin (1999), **Development and the Locations of Eurocentrism, in: R. Munck and D. O’Hearn (eds), Critical Development Theory: Contributions to a New Paradigm**, London and New York: Zed Books

Articles

- Brigg, Motgan (2002), **Post – Development, Foucault and The Colonisation Metaphor**, Third World Quarterly, Vol.23, No.3, gun,.
- Munk, Ronaldo (1999), ((Dependency and Imperialism in the New Times: a Latin Amerian Perspective)), **The European Journal of Development Research**, Volum 11, Issue 1
- Nederveen Pieterse, Jan (2000), **After Post – Development, Third World Quarterly**, Volume21, No2
- Story, Andy (2000) , **Post – Development Theory: Romanticism and Pontius Pilate Politics**, Development. Vohume 43, Number 4